

پاشنه آشیل پشت دوربین

برخلاف نظر بیشتر طرفداران که این روزها در فضای مجازی از تغییر در فرمول ساخت «شیطان مروادار» کرده می‌نالند، باید گفت این تغییر می‌توانست روح تازه‌ای به این مجموعه فیلم‌ها بدمد و اتفاقاً اقدام مثبتی است، چنان‌که در باره نمایش چگونگی شکل‌گیری عشق و رابطه زوجیت بین ادوارد و لورین زمینه‌هایی فراهم شده است که در ۲ فیلم قبلی مهیا نبود. این موضوع به غنای ۲ شخصیت اصلی بازی‌های بسیار خوب و فرامیگرا و پاتریک ویلسون افزوده است. با وجود این، شیوه بسط فیلم‌نامه، پرداختن به موضوعات فرعی گوناگون و تمرکز نداشتن بر خط اصلی قصه باعث شده است مخاطب ارتباط خوبی با اثر برقرار نکند. مثلاً اگر نحوه اثبات وقوع چنین امر فراطبیعی و اثبات آن در دادگاه سوژه واقع می‌شد و نظام قضایی و حقوقی به چالش کشیده می‌شدند یا موضوع عشق ازنی و دبی به صورت هم‌عرض با گذشته ادوارد و لورین تعریف می‌شد، با اثری به مراتب ماندگارتر روبه‌رو بودیم. به‌ویژه که از آن کارگردانی خلاقانه جیمز وان هم دیگر خبری نیست. مایکل چاوز به جز ارجاع مبتکرانه به فیلم «جن‌گیر» ساخته جان فرانکن‌هایمر در فصل آغازین فیلم، خلاقیت دیگری به خرج نداده و فقط اثری خوش ساخت و پیش‌بینی‌شدنی ارائه کرده است.



درنگ

«شیطان مروادار» کرد، برای مخاطبان عادی که با جهان مجموعه فیلم‌های «احضار» آشنا نیستند، اثری پذیرفتنی و خوش ساخت محسوب می‌شود که به هیچ وجه از دیدن آن پشیمان نخواهند شد. با وجود این، فیلمی است که به راحتی هم آن را فراموش خواهند کرد. هیچ سکانس دهشتناک خاصی ندارد که در ذهن بیننده ماندگار شود و برای قسمت‌های آینده هیچ زمینه‌چینی جدیدی نمی‌کند. مثلاً وقتی «احضار» پخش شد، غیر از موفقیت مستقل خود، زمینه را برای ساخت ۳ فیلم بر اساس شخصیت آنابل فراهم کرد. «شیطان مروادار» کرد، هیچ شخصیت جدیدی هم عرضه نمی‌کند که ظرفیتی برای ساخت آثار بعدی باشد. بنابراین به همان سرعتی که بر دل نشست است، از دل می‌رود.



چرا فیلم وحشت می‌بینیم؟

لابد شما هم دور و بر خود کسانی را دارید که می‌گویند آدم چرا باید برود سینما که بترسد؟ چه فایده‌ای دارد؟ و سؤال‌هایی از این دست. جدا از جواب‌های علمی که برخی دانشمندان درباره هیجان و ترشح آدرنالین در بدن می‌دهند یا روان‌شناسانی که معتقدند آدم‌هایی که خشونت خود را در سینما و به صورت مصنوعی خالی می‌کنند، آرام‌تر هستند، من موضوع را به ذهن خلاق آدمیزاد مرتبط می‌دانم. همه ما از چیزهایی در زندگی می‌ترسیم؛ از جن، تاریکی، آدم‌های خبیث و... سینما به ما این امکان را می‌دهد که در محیطی امن تا منتها الیه این ترس خود پیش برویم. در واقع ما دوست داریم ببینیم در دل تاریکی چه خبر است یا اجنه چه قدرتهایی دارند و... اما از مواجه شدن با نتایج آن ترس داریم. در نتیجه در سینما و داستان این کنجکاوی را برآورده می‌کنیم و نوعی ترس ایمن را از سر می‌گذرانیم. البته این یک ایده کلی است و با توجه به تنوع ژانر وحشت که به زیرگونه‌های مختلفی چون خون‌آشامی، زامبی، اسلشر، روانی و... تقسیم می‌شود، می‌توان خیلی ریزتر به دلایل این علاقه پرداخت. مثلاً درباره شخصیت هاننبال لکتر، مهم‌ترین بخش جذابیت فیلم نحوه عمل یک نابغه جنایت‌کار است یا در فیلم «سلول» و «کاوی ذهن» بیمار قاتل که در عین حال خودش یک قربانی است، عامل جذابیت فیلم است. همچنین در «نژاد» شما کاملاً ترس از محیط‌های بسته را تجربه می‌کنید و...

چرا فیلم وحشت می‌سازند؟

در جواب این سؤال که چرا استودیوها به ساخت فیلم وحشت تمایل دارند، ۲ پاسخ مشخص وجود دارد. ۱- سودآوری فراوان: فیلم‌های وحشت کم‌خرج هستند. مثلاً سال ۱۹۹۹ فیلم «پروژه جادوگر بلر» که با بودجه‌ای ۶۰ هزار دلاری و با یک هندی کم‌ساده ساخته شده بود، ۲۴۸ میلیون دلار فروخت. هیچ بازیگر مشهوری هم نداشت. چون در فیلمی که قرار است همه بمیرند، از سوپرستاره‌های سینما استفاده نمی‌شود. به علاوه اگر یک فیلم وحشت بگیرد و شخصیتش محبوب شود، زمینه‌ای است برای ساخت فیلم‌های بیشتر. مثل «اره» یا «همین» یا «احضار». ۲- شناسایی استعدادها: فیلم وحشت یکی از بهترین بسترها برای شناسایی استعدادها و نوظهور است. چرا؟ چون فیلم‌های وحشت برخلاف فیلم‌های درام یا کمدی رمانتیک که مبتنی بر شخصیت و داستان هستند، به فضا سازی، استفاده مناسب از نور و تاریکی و استفاده از انواع تمهیدات سینمایی و جلوه‌های ویژه صوتی و تصویری نیاز مبرم دارند. از این رو کارگردانی همه فن حریف می‌طلبند. استودیوها هم از این فرصت‌آرزان برای شناسایی بهترین‌ها نهایت استفاده را می‌برند. علاوه بر این، بسیاری از بازیگرانی که قرار است بعدها ستاره شوند، در این فیلم‌ها به مخاطب معرفی می‌شوند. بنابراین سینمای وحشت یک بازی همه‌سرب‌بر برای شرکت‌های فیلم‌سازی است.



الگوهای ژانر پیش‌برود. البته که این فیلم در این روزگار و پس از آشنایی ما با سینمای وحشت خارجی، کند و بدر بتم‌واز نظر فنی بسیار عقب مانده جلوه می‌کند. اما بی‌گمان در زمان خود توانسته است بعضی مرزها را جابه‌جا کند. شاید اگر در سینمای ما تلاش می‌شد ما را با مفاهیمی مثل آل یا جن‌های خبیث یا همزاد و این‌طور چیزها بهتر سازند و از سویی سعی کنند پیش از هر چیز قصه‌ای مطابق با الگوها پیش چشم ما به نمایش بگذارند، ترسناک‌ترین فیلم‌های خارجی هم به پای فیلم‌های وطنی نمی‌رسید. چون ترس اول از درون ما آغاز می‌شود.

چیزی نمی‌توان شوخی کرد. با هر چیزی هم نمی‌شود ترسانند! اما هر جادوگر اندک فیلم‌های ژانر وحشت ساخته شده در ایران موفقیتی حاصل می‌شود. دلیل این بوده که به جای کپی مفاهیم ترسناک خارجی، مفاهیمی که در رگ و ورش به ایرانی‌ها جاری است وارد فیلم شده و در ساختار هم به جای خلاقیت‌های ناگهانی و بی‌پشتوانه از الگوهای ژانر استفاده شده است. مثلاً فیلم «شب بیست و نهم» که مطرح‌ترین و معروف‌ترین فیلم ترسناک ایرانی است و در اواسط دهه ۶۰ هم ساخته شده، به یکی از ایرانی‌ترین مفاهیم ترسناک می‌پردازد. اما در ژانر تلاش کرده است روی

نباشد و فضایی وهم‌آلود و ناشناخته در سیر داستان و صحنه پردازی و معرفی شخصیت‌ها آفریده نشود. سخت می‌توان آن اثر را جزو ژانر وحشت دانست. باید تکرار کنیم که این قواعد، پایه‌ای و البته منعطف‌اند و نبود نشان الزام‌آبه معنی نبودن فیلم در ژانر ترسناک نیست. اما بالاخره یکی از این موارد یا جا بگزی بی هم سطح آنان باید در یک فیلم بارز باشد تا بتوان آن را در ژانر وحشت دسته‌بندی کرد. از ماجرای ژانر که بگذریم، مشکل بعدی سینمای وحشت ایران چیست؟ محدودیت‌های فرهنگی جامعه یکی از نکات مهم در شکست این ژانر در کشور ماست. همان‌طور که با هر

مسلط به تکنیک و هوشمند باشد و بتواند از پایه، اصول خاص خود را بگذارد و فیلم ترسناک ایرانی بسازد. اما تا حالا که چنین چیزی ندیده ایم و پس از این هم بعید است که ببینیم! تا زمانی که در فیلم‌نامه تعلیق و انتظار برای افتادن یک اتفاق و پاسخ غافل‌گیرکننده به آن وجود نداشته باشد، تا زمانی که در پس‌ذهن آفریننده اثر یکی از آیتم‌های ترس، خشم، نفرت یا مجموعه این‌ها برای پرداخت به هر کدام از صحنه‌ها و در روابط بین شخصیت‌ها حاکم نباشد، تا زمانی که نور پردازی پر از کنتراست و تاریکی و روشن و نزدیک به سینمای اکسپرئونیستی